

بتو ای کارگر

بیا ای قهرمان عرصهٔ پیکار
بگیر دست رفیق همنبرد راه دشواریت
بیا یکبار دیگر بر شکن مجمر
بگیر فانوس قدرت را ازین غولان بدگوهر
که نیروی ترا دزدیده و آتش بپا سازند
جهان را با همه نیروی پاکانش فنا سازند
بیا ای پرتوان!

ای هستیت هست جهان ماست
تو ای اندیشه ات پیشتاز عالم در زمان ماست
بیا برخیز و خود بشناس و علمت را علم بگیر
ز نیروی دد و داور جهانی بی الم بگیر
که تا احساس گردد درجهان نیروی پربارت
ستمگر بشکند اندر مسیر عزم و پیکارت
تو ای خورشید آزادی!
مسیرت را فروزان کن
توانت را ز دست بیر سرمایه رها ساز و نمایان کن
تو شریان زمانی درمسیری جنگ استعمار
تو پتک آهنینی بر سریر قدرت و ناقوس استثمار
تو ای پاکیزه طینت نسل با همت
که جان بخشیده ات بازوی با حکمت
عدالت را بجو عالم به نیروی تو جان گیرد

نگهدار شمع و فانوس حقیقت را جهان گیرد .

رخش ستم سوز زمان میشود
روح ستمگر نگران میشود
آتش خشمی که تو افروختی
بر تن سرمایه عیان میشود
شعله زند دود شود در فضا
رخت ببندد به جهانی فنا .

کارگزن شده محکومترین
با ستم و درد هزاران عجین
عدل نه ، در ساحت کارش بود
حق نه ، در خانه یارش بود
عشق و تمنا و مسرت نه نه !!!
دره وحشت به کنارش بود.
اینکه دونیروی عظیم و بزرگ
واحد و همکار شوند و سترگ
کشف رباط ماشین غول پیکرش
دست توانا نشود در برش
مغز تو بهتر ز هزاران رباط
نیروی بازوی تو تاج سرش.
شعله بزن خرمن هستی او
محو کن اندیشه و مستی او .

عزت آهنگر

ایده نار

قدرت شست ترا سرمایدار میداند
راه پیوست ترا ایده نار میداند
ستم و سازش و صد حيله و نیرنگ درپیش
مهراس عزم ترا وقت شکار میداند

غول سرمایه همش از کار محرومت کند
با غم و اندوه چند پیچیده محزونت کند
دور سازد مغز و بازوی ترا از کارگاه
با فساد و با ستم افسرده مجنونت کند

دست وحدت را بده با لشکر دانائیت
لرزه بر اندام دشمن میزند آگاهی
خود به ایست با ابتکار و قدرت فکرنوین
تا رها گردد جهان از دشمن آزادیت .
